**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021110**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک بحثی در مورد این بود که آیا زکات نحوۀ تعلقش به مال چه به نحو هست؟ آیا مستحقین زکات مالک هستند، اگر مالک هستند به نحو ملکیت اشاعه است، به نحو کلی فی المعین هست یا به نحو دیگری هست. و اگر حق هم هست به چه نحوی هست؟ ما عرض کردیم از مجموع ادله استفاده می‌شود که زکات به نحو ملکیت نیست و به نحو حق است. حالا اینجا یک کلامی را مرحوم آقای حکیم مطرح کردند و ادامه‌اش ندادند ما حالا بعدا در موردش صحبت می‌کنیم. آقای حکیم این احتمال را مطرح می‌کنند که ما بگوییم زکات نسبت به اجناس مختلف تفاوت داشته باشد، در غلات به نحو اشاعه باشد ولی در سایر اصناف زکویه به نحو دیگری باشد.

آقای حکیم این احتمال را نپذیرفتند و ادله‌ای درش ذکر کردند، مستمسک، جلد ۹، صفحۀ ۱۷۷ هست.

مرحوم آقای خویی هم نپذیرفتند این احتمالی که متفاوت باشد.

ولی بعد از این دو بزرگوار برخی از شاگردان این آقایان این احتمال را پذیرفتند و دنبال کردند. مبانی منهاج الصالحین حاج آقا تقی قمی، جلد ۶، صفحۀ ۴۳۱، رقم ۴۴۱.

مرحوم آقای تبریزی هم در منهاج الصالحین، جلد ۱، صفحۀ ۳۱۳ همین مطلب را فرموده‌اند و خب بحث را دنبال کردند. آقای فیاض هم در تعالیق مبسوطه، جلد ۶، صفحۀ ۳۰، ۱۲۶، ۱۶۴، ۱۶۸ این مطلب را آوردند. البته آقایان معاصر که بر منهاج الصالحین حواشی دارند خیلی مختلف نظراتشان هست، من حالا آدرس منهاج الصالحین‌های مختلف را می‌دهم اینها را ملاحظه بفرمایید و این بحث را ما بعدا ما مطرح می‌کنیم من آدرس‌هایش را فقط بدهم در موردش بعد از اینکه بحثی که امروز می‌خواهم طرح کنم به انجام رساندیم این بحث‌ها را دنبال می‌کنیم.

منهاج الصالحین آقای حکیم، جلد ۱، صفحۀ ۴۲۷ که فتوای خود ایشان و فتوای آقای آسید محمد باقر صدر هم در حاشیه‌اش مطرح هست.

منهاج الصالحین آسید سعید حکیم، جلد ۱، صفحۀ ۳۹۲.

منهاج الصالحین آقای خویی، جلد ۱، صفحۀ ۳۰۸.

منهاج الصالحین آقای سیستانی، جلد ۱، صفحۀ ۳۶۵.

منهاج الصالحین آقای وحید، جلد ۲، صفحۀ ۳۲۵.

منهاج الصالحین آقای روحانی، جلد ۱، صفحۀ ۳۲۶.

منهاج الصالحین آقای تبریزی هم که عرض کردم، جلد ۱، صفحۀ ۳۱۳.

اینها را ملاحظه بفرمایید بعضی‌هایشان فقط فتواست، بعضی‌هایشان استدلال هم وجود دارد حالا اینها را دنبال کنیم ببینیم بحث به چه انجامی می‌رسد.

ما در مورد آیۀ شریفۀ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» اینجور عرض کردیم که ظاهر این آیۀ شریفه این هست که زکات ملک این ۴ صنف هستند، اینجوری صحبت می‌کردیم که کلمۀ «لام» در جایی که مجرور «لام» صلاحیت مالک شدن داشته باشد و متعلق لام صلاحیت مملوک شدن داشته باشد ظاهرش مالکیت هست. البته حالا اینکه این ظهور به چه نحو هست، آیا به جهت اینکه اصلا «لام» مفادش ملکیت هست یا از جهت اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که مفاد ملکیت را استفاده کرد آن خودش یک بحث دیگری هست که در لابلای بحث هم بهش اشاره کردم.

یک صحبت این است که اگر ما «لام» را دلالتش را بر ملکیت به اطلاق دانستیم، اطلاق برای اینکه دلالتش شکل بگیرد باید متکلم در مقام بیان باشد، اینجا یک اشکالی مطرح بود که این آیۀ شریفه در مقام بیان این هست که آن منافقین و امثال اینها زکات بهشان تعلق نمی‌گیرد، زکات به غیر آنها تعلق می‌گیرد. روی این جهت بعضی‌ها استدلال کرده بودند مثل مرحوم حاج آقا رضا همدانی که چون آیه در مقام نفی تعلق زکات و نفی استحقاق داشتن غیر این اصناف ثمانیه نسبت به زکات هست این ازش ملکیت استفاده نمی‌شود. اینجا البته این استدلال مبتنی بر این هست که ما بگوییم متکلم صرفا در مقام بیان نفی تعلق زکات به دیگران هست، در مورد تعلق زکات به این اصناف در مقام بیان نیست، و خب این هیچ دلیلی نداریم بلکه ظاهر آیه این هست که در مقام بیان این جهت هم هست که این دو تا با هم تنافی ندارند، شارع مقدس هم در مقام بیان نفی استحقاق غیر اصناف ثمانیه باشد و هم در مقام بیان اینکه این اصناف ثمانیه مالک هستند، اینها با همدیگر تنافی ندارند که ما چون در مقام بیان عدم استحقاق اصناف دیگر هست ما نتیجه بگیریم که پس در مقام بیان این جهت نیست. خب این را قبلا بحث‌هایش را مفصل مطرح کردیم.

**شاگرد:** اطلاق «لام» را خراب نمی‌کند در مقام بیان عدم مصرف

**استاد:** نه، در مقام بیان هر دو هست. نه لازم نیست که در مقام بیان یک چیز باشد، هم در مقام بیان عقد اثباتی است، هم در مقام بیان عقد سلبی است

**شاگرد:** ؟؟؟ نباید بکنیم

**استاد:** ظهور دلیل همین هست، بحث سر این هست، ظهور دلیل همین هست. این منافات، فرض کنید می‌گوییم این مال من نیست مال شماست، این اقرار نیست؟ مجرد اینکه می‌گوییم این ملک مال من نیست مال شماست، خب اقرار است دیگر، هم نسبت به عقد سلبی‌اش اقرار است هم نسبت به عقد ایجابی‌اش اقرار است، دقیقا همین است، می‌گوید این مال فقرا مال شما نیست من ؟؟؟ صدقات مال آنها نیست آنها در این زمینه حق ندارند چون مال این موارد خاصه است،

**شاگرد:** پس اینکه در ناحیۀ اثباتی‌اش بیشتر از اصل استحقاق فهمیده می‌شود

**استاد:** بله می‌خواهم بگویم این در مقام صرفا بیان اینکه دیگران استحقاق دارند نیست، می‌خواهد بگوید کی‌ها مستحق هستند، مستحقین را هم دارد، اصلا ریزه‌کاری‌های استحقاق را دارد بیان می‌کند، ویژگی‌های مستحقین را، اگر فرض کنید از اوّل می‌گفتش که شما مستحق نیستید، مستحقین یک کسان دیگر هستند، اصلا در مقام ویژگی‌های مستحقین بر نیامده باشد خب حالا ممکن بود کسی بگوید که در مقام بیان صرفا عقد سلبی است، نه هم در مقام عقد ایجابی هست هم عقد سلبی هست، ظاهر بدوی‌اش نمی‌خواهیم حالا بگوییم این ظاهر نص نیست، بحث نصوصیت نیست، ظاهرش است، البته ظاهری هم نیست که نشود ازش رفع ید کرد، یعنی این مطلبی که خیلی‌ها مطرح می‌کنند که این در مقام بیان مصرف هست نه در مقام بیان مالکیت این موارد این امکانش هست نمی‌خواهیم بگوییم امکانش نیست ولی ما باشیم و دلیل نداشته باشیم نباید به این مطلب قائل بشویم، اگر دلیل داشته باشیم رفع ید می‌کنیم، البته معنای مصرف هم کما اینکه قبلا هم اشاره کردم حصر مصرف هم هست، صرفا مصرف نیست. مصرف یک موقعی ممکن است معنایش این هست که ما یجوز صرف الزکاة فیه، می‌خواهد بگوید زکات را در این ۸ صنف می‌شود صرف کرد خب ممکن است در سایر موارد هم بشود مصرف کرد، خب اگر فقط صرفا جواز صرف در اینها را بخواهد بیان کند نفی آن ادعای آن طرف نمی‌شود، آنها می‌گویند به ما بدهید، می‌گویید خب ما به آنها می‌خواهیم بدهیم، خب مگر به هر دو بدهید دیگر. چه تنافی دارد که، حالا اینجا علاوه بر اینکه «لام» این معنا را استفاده می‌کند انما هم آمده، انما هم دال بر حصر هست، حصر المصرف در این موارد است، یعنی اگر هم حصر قائل بشویم حصر مصرف هم قائل بشویم. خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ حسن آقا تهرانی را ما پیش ایشان مختصر معانی می‌خواندیم، یک مطلبی پرسید از یکی از این طلبه‌ها گفت من مشکوکم، گفت تو شاک هستی مطلب مشکوک است، گفت آقا من به معنا توجه داشتم گفت مگر آخر منافات دارد، هم به معنا توجه کن هم به متن توجه کن، اینها که با همدیگر تنافی ندارد چرا. حالا ما هم عرضمان این هست اینکه عقد سلبی قضیه را آیۀ شریفه ناظر هست این تنافی با این ندارد که عقد اثباتی هم بیان کرده باشد و این با همدیگر منافاتی هم ندارد. البته عرض کردم ظهور آیه در این هست که این مواردی که مجرور لام هستند اینها مالک هستند. ادله‌ای که ما اگر اقامه کردیم که ملکیت را نفی کردیم به وسیلۀ آن ادله از این ظهور می‌شود رفع ید کرد مشکلی هم ندارد، اینقدر ظهور قوی هم نیست که بگوییم که نمی‌شود با این ادله از این ظهورات رفع ید کرد. و نتیجتا ما می‌گوییم لام ولو ظاهر بدوی‌اش هم مالکیت باشد با توجه به ادلۀ خارجی که داریم برای اینکه اینها مالک نیستند و صرفا مستحق هستند از این می‌شود رفع ید کرد.

اینجا یک بحث بحث این هست که این لام را، مالک ملکیت بگیریم یا لام استحقاق باید بگیریم؟ یک بحث.

یک بحث دیگر هست که حالا هر یک از این دو جهت را بگیریم چه لام ملکیت بگیریم چه لام استحقاق بخواهیم بگیریم، از این آیۀ شریفه استفاده می‌شود که لا اقل ۴ صنف که صریحا مجرور لام هستند این ۴ صنف استحقاق دارند یا مالک هستند ولی از آن طرف ما از روایت‌های زیادی استفاده می‌کنیم که در زکات فقرا در نظر گرفته شدند، روایت زیادی می‌گوید شارع مقدس انما وضعت الزکاة قوتا للفقرا، فقط برای اینکه قوت فقرا باشد، مقدار زکاتی که محاسبه کردند فقرا را در نظر گرفتند. خب روایت‌های زیادی بود که ما در آن بحث سابق آن روایت‌هایش را آوردیم، بحثی که کلمات آقای شهیدی را بررسی می‌کردیم در مورد مقدار زکات ما می‌گفتیم از بعضی روایات استفاده می‌شود که مقدار زکات به لحاظ فقرا ملاحظه شده نه به لحاظ هشت صنف، آن روایتش آنجا آورده. علاوه بر آن روایاتی که آنجا مفصل روایاتش را ذکر کردیم آن روایت عبید بن زراره هم می‌گفتش که این زکات مال فقرای مومن هست، للفقراء المومنین الذین یستحقون الزکاة، این دو تا چجوری با همدیگر جمع کنیم؟ این آیه می‌گوید مال این ۴ صنف هست، حالا حق هم باشد، فرق ندارد، اینکه لام را به معنای لام استحقاق بگیریم، لام ملکیت بگیریم، امثال اینها، معنایش این است که اختصاص ندارد به خصوص فقرا، نه افراد دیگر هم اینجا هستند. اینجا من یک نکته‌ای را اشاره کنم اینکه ما از روایتی که می‌گوید زکات مال فقرا هست این دال بر این هست که مال کس دیگری نیست این ربطی به اطلاق ندارد، اینجور نیست که از باب اطلاق باشد و اینها که حالا بحث در مقام بیان بودن و اینجور مسائل و اینها را اصلا پایش وسط کشیده بشود. من یک توضیحی اینجا بدهم در مورد این بحث ما در بحث اطلاق یک بحثی هست که مرحوم نایینی مطرح فرمودند، اشاراتی به این بحث در کلام مرحوم آخوند هم وارد شده، مرحوم آخوند یک مقداری کلماتش روشن نیست که بالأخره اینها صرفا احتمال قائل هست یا این را قائل هست که ما در مورد مدخول ادوات عموم مثل کل هم باید مقدمات حکمت جاری کنیم. مرحوم نایینی همین مطلب را مطرح می‌کند که مثلا کل عالم یجب اکرامه ما در عالم باید مقدمات حکمت را اجرا کنیم و بدون اجرای مقدمات حکمت در عالم نمی‌شود مفاد این کلام را ازش استیعاب و شمول نسبت به جمیع اصناف عالم و افراد عالم نتیجه گرفت. ما این بحث را مفصل در بحث مطلق و مقید، عام و خاص، جاهای مختلف این بحث را عنوان کردیم، من چکیدۀ مطلب را که اصلش برگرفته از فرمایشات حاج آقا هست عرض می‌کنم، ما عرض می‌کردیم که ببینید اینکه کلمۀ عالم را، اینکه یعنی شما می‌گویید ممکن است حکم ثبوتی مربوط به یک صنف خاصی از عالم باشد، با این حال دلیل گفته کل عالم یجب اکرامه، ما می‌خواهیم بگوییم که به چه نحو از انحاء احتمال دارد بین حکم ثبوتی که حکم ثبوتی که مثلا وجوب اکرام عالم عادل هست ولی در دلیل اثباتی قید عادل را نیاورده، این چطور اصلا احتمالاتش را استقصا کنیم تا بعد ببینیم آیا اینجا نیاز به مقدمات حکمت هست نیست، چی است؟ یک بحث سر این هست که ممکن است متکلم مرادش از عالم، عالم عادل باشد، این قطعا مجاز است، عالم وضع شده که عالم را در عالم عادل انسان به کار ببرد قطعا مجاز است تردیدی نیست. و اصالة الحقیقة این احتمال را نفی می‌کند، این یک احتمال، حالا این توضیحش در همان بحث اینکه موضوع له اسماء اجناس چی است آنجا مفصل بحثش را کردیم. یک احتمال دیگر این هست که اینجا یک کلمۀ عادلی در تقدیر باشد، به تعبیر دیگر مجاز در حذف رخ داده باشد، ما در کلمات علمای ادب سه جور مجاز تعبیر می‌کنند، مجاز در کلمه، مجاز در حذف، مجاز در اسناد. ما بگوییم اینجا یک کلمۀ عادل در تقدیر باشد، خب اصل عدم تقدیر است، بفرمایید اصالة الحقیقة اقتضاء می‌کند که چیزی در تقدیر نباشد، اصالة الحقیقه‌ای که مقابل مجاز در حذف هست اقتضاء می‌کند کلمه‌ای مقدر نباشد. یک نوع دیگر هم هست ما بگوییم که نه در مفاد افرادی کلام تجوز رخ نداده، در مفاد ترکیبی جمله، در اسناد یک نوع تجوز رخ داده، اسناد الی غیر من هو له، گاهی اوقات حکم مربوط به یک شیء خاصی است ما آن حکم را به غیر ما وضع له اسناد می‌دهیم، انبة الربیع البغله، بهار که منبت نیست خداوند منبت هست، خب اینها مجاز در اسناد. اینجا همین احتمال را مطرح کنیم بگوییم حکم ثبوتا مال عالم عادل هست ولی ما این حکم مال عالم عادل را به عالم نسبت می‌دهیم، اسناد الی غیر من هو له که مجاز در اسناد هست، خب این هم خلاف اصل است، اصل اقتضاء می‌کند که اسناد اسناد حقیقی باشد، اسناد الی من هو له باشد. یک جور دیگر هم هست این را توجه بفرمایید آن این است که ببینید ما اساسا لغت و کلام را برای چی به کار می‌بریم؟ جملات را ما برای این به کار می‌بریم که این جملات، این الفاظی که من دارم به کار می‌برم این الفاظ در ذهن مخاطب اوّل شکل بگیرد یک قضیۀ ملفوظۀ معقوله که در ذهن سائل شکل بگیرد، و این قضیۀ معقولۀ ملفوظۀ معقوله دال بر این هست که یک قضیۀ معقوله‌ای در ذهن من بوده و من آن را می‌خواهم با این لفظ به مخاطب منتقل کنم که مشابه‌اش در ذهن مخاطب هم ایجاد بشود. شما بگویید که ممکن است قضیه‌ای که در ذهن من بوده این بوده که العالم العادل واجب الاکرام، ولی من لفظ العالم واجب الاکرام را آوردم، بین قضیۀ ملفوظه و قضیۀ معقوله یعنی قضیۀ در ذهن من متکلم وجود داشته است و می‌خواهم مشابه‌اش را در ذهن مخاطب ایجاد کنم تفاوت باشد. خب پاسخ مطلب این است که هر لفظی صلاحیت برای انتقال یک معنایی نیست، من بگویم که زید عالم بخواهم عمرو را به ذهن مخاطب منتقل کنم نمی‌شود، بگویم زید عالم، زید شجاع را بخواهم در ذهن مخاطب منتقل کنم، نه هر قضیۀ ملفوظه صلاحیت انتقال یک قضیۀ معقولۀ خاص را دارد، حالا یا به نحو حقیقت، مجاز، همۀ آن قواعدی که در مورد حقیقت و مجاز و امثال اینها هست برای این هست که تعیین کند که این لفظ چی چی را می‌تواند منتقل کند، و الا در خارج آن قالب‌های حقیقت و مجاز و تجوز در کلمه و تجوز در حذف و تجوز در اسناد و اینها که نمی‌شود، آن غلط است، اینکه من یک لفظی به کار ببرم خارج از آن چارچوب‌های شناخته شده، غلط است یعنی به این معنا که این لفظ تکوینا نمی‌تواند او را منتقل کند، دلالت ندارد، دلالت یک امر تکوینی است، دال نیست، و چون دال نیست من نمی‌توانم این را به کار ببرم، بنابراین من وقتی می‌گویم العالم واجب الاکرام باید قضیه‌ای که در ذهن من شکل گرفته باشد العالم واجب الاکرام باشد، پس در این مرحله هم نیازی به مقدمات حکمت نیست. کل عالم واجب الاکرام می‌گویم در این مطلب، اینجا هم مقدمات حکمت نمی‌خواهد. حالا یک مرحلۀ بعد بحث مراد جدی هست آن هم اصالة التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی آن هم در آن مرحله مسئله را تمام می‌کند. پس بنابراین بحث سر این است که این مقدمات حکمت اینجا کجا نقش دارد؟ یعنی سوال هم این هست که اگر اینجوری که شما تحلیل می‌کنید چه گفته باشم کل عالم واجب الاکرام، یا العالم واجب الاکرام گفته باشم به نحو مطلق یا به نحو عام که ادوات عمومی بر سر اسم جنس وارد کرده باشم در مورد هیچکدامشان نیاز به مقدمات حکمت، مقدمات حکمت کجاست در چه جایی نقش دارد؟ پاسخ مطلب این است که این مقدمات حکمت در جایی نقش دارد که در آن مطلق می‌آید ولی در این ادوات مدخول کل نمی‌آید. مقدمات حکمت برای اثبات کلیت سور قضیه نقش دارد، توضیح ذلک اینکه ما جمله‌ای که می‌گوییم العالم واجب الاکرام حالا کل را کنار بگذارید، العالم واجب الاکرام، قضیۀ حملیه هیئت قضیۀ حملیه وضع شده بر اینکه ارتباط بین موضوع و محمول را فی الجمله برساند، نکتۀ مهم این است، آن چیزی که قضیۀ حملیه برش وضع شده وضع هیئت، اثبات اتحاد موضوع و محمول فی الجمله هست، اگر ما می‌خواهیم این فی الجمله از آن حالت فی، معنای فی الجمله این است در جایی که بعضی از انسان‌ها مثلا عالم باشند، ما الانسان عالم را می‌توانیم به کار ببریم خلاف وضع هم نیست، آن جایی که همۀ انسان‌ها عالم باشند باز هم الانسان عالم را می‌شود به کار برد. اینکه آیا چه مقدار از انسان‌ها به صفت عالمیت متصف هستند یا متصف نیستند از هیئت جملۀ حملیه چیزی استفاده نمی‌شود، هیئت جملۀ حملیه نسبت به اینکه مقدار افرادی که این عالمیت بر آنها حمل می‌شود همۀ افرادند، بعضی افراد هستند لا بشرط است، حالا اگر ما بخواهیم افهام کنیم که همۀ افراد واجب الاکرام هستند، دو جور می‌شود افهام کرد، یکی اینکه یک سری الفاظ وجود دارد که آن الفاظ به دلالت وضعیه سور قضیه را سور کلیه می‌کنند، می‌گوییم کل عالم واجب الاکرام، خب این یک جور.

یک موقعی هست نه ما از سکوت به مرکت در مقام بیان بودن یک مفادی را استفاده می‌کنیم، متکلم که در مقام بیان سور قضیه است می‌تواند به سکوت خودش اکتفا کند برای افهام اینکه همۀ افراد عالم واجب الاکرام است، احل الله البیع، البیع حلال، در جایی که متکلم در مقام بیان این هست که آیا همۀ بیع‌ها حلیت دارند، یا بعضی افراد حلیت دارند، در مقام بیان سور قضیه اگر باشد، خب می‌تواند به اطلاق اکتفا کند چون سکوت عرفا، این الفاظ را من با دقت به کار می‌برم، چون سکوت عرفا می‌تواند دال بر کلیت سور قضیه باشد، بنابراین در مقام بیان بودن یک نوع دلالت عرفیه بر استیعاب افرادی که این حکم، افراد موضوعی که این حکم روی‌شان بار شده دارند و به این شکل هست. بنابراین این بیان در جایی که کل وجود داشته باشد نمی‌آید، خب کل خودش آن مطلب را می‌رساند دیگر نیازی ندارد که ما به وسیلۀ در مقام بیان بودن مطلب را استفاده کنیم. بنابراین یک نکته‌ای را اینجا من عرض بکنم، مفاد در مقام بیان بودن در مطلقات همان مفاد کل است، هیچ فرقی بین کل و مفاد در مقام بیان بودن نیست، حالا درجۀ ظهور و اینجور چیزهایش یک بحث‌های دیگر است، آن نمی‌خواهم بگویم در درجۀ ظهور به یک اندازه هستند، ولی اصل مفاد یکی‌اند، یعنی همان چیزی که کل به دلالت وضعیه می‌رساند سکوت متکلم از ذکر قید، از ذکر سور در قضیه کردن به برکت در مقام بیان بودن متکلم آن این مطلب را افاده می‌کند، حالا البته یک نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم، ببینید ما نمی‌خواهیم بگوییم که در مقام بیان بودن فقط مربوط به موضوع قضیه است، نه، احیانا محمول قضیه امثال اینها می‌تواند بحث در مقام بیان بودن هم در موردشان مطرح بشود، در مقام بیان بودن موضوع به معنای موضوع و محمول به آن معنا مراد ما نیست، ببینید گاهی اوقات من فرض کنید بنابر این که ما بگوییم که لام وضع شده برای کلی اختصاص، ما می‌گوییم هذا المال لزید، اگر متکلم در مقام بیان نحوۀ اختصاص بر آمده باشد، نحوۀ اختصاص را در مقام بیان برآمده باشد می‌تواند به سکوت اکتفا کند برای افهام مالکیت، یعنی یک سری در واقع مالک بودن زید نسبت به این مال این را می‌تواند با سکوت این معنا را افهام کند، مثلا ما بگوییم چون به هر حال کلام منصرف هست به آن فرد اعلای اختصاص، فرد اعلای اختصاص ممکن، حالا در الباب للدار آن خب حداکثر چیزی که برایش امکان‌پذیر هست اختصاص غیر ملکی است، اختصاص ملکی در موردش امکان‌پذیر نیست، ولی در جایی که می‌شود ملکیت داشته باشد اگر متکلم در مقام بیان خصوصیات برآمده باشد بنابر اینکه این دلالت‌ها از سنخ دلالت‌های اطلاقی باشد، ما البته قبول نکردیم، نمی‌خواهم روی مبنای خودمان مطلب را دنبال کنم. ولی می‌خواهم بگویم اگر کسی اینها را از باب دلالت‌های اطلاقی بداند، مانعی ندارد ما بگوییم این در مقام بیان بودن اقتضاء می‌کند که این اختصاصی که اینجا هست آن فرد اعلای اختصاص باشد، یا مثلا در مورد هیئت طلب، ما می‌گوییم هیئت طلب مال جامع طلب استحبابی و طلب وجوبی هست، حالا درست یا نادرست من در مقام بیان صحت و سقم این مبانی نیستم، می‌خواهم بگویم یک سری مبانی این وسط هست نفس این مبانی قابل پذیرش است، حالا یعنی ثبوتا قابل تصویر هست، آیا اثباتا دلیل برایش داریم یا نداریم در جای خودش باید بحث کنیم. ما اگر گفتیم دلالت هیئت امر بر وجوب به اطلاق است، بگوییم چون متکلم در مقام بیان این هست که آن طلبی که اینجا وجود دارد آن چه سنخ طلبی است، سنخۀ طلب را هم می‌خواهد بیان کند، اگر سنخۀ طلب طلب ایجابی باشد عرفا نیاز به قید ندارد، ولی سنخۀ طلب غیر استحبابی باشد نیاز به قید دارد، اینها همه تابع یک سری نکاتی هست که عرف سکوت را برای افهام چه معنایی کافی می‌داند، نکتۀ اصلی بحث این است که عرف سکوت را برای افهام هر معنایی کافی نمی‌داند، در مورد موضوع اگر سور سور کلیه باشد سکوت را برای افهام آن معنا کافی می‌داند. در مثلا مفاد لام اگر مراد از لام فرد اعلای اختصاص باشد که ملکیت هست سکوت را برای افهام آن کافی می‌داند. در هیئت جملۀ طلبیه اگر متکلم در مقام بیان سنخۀ آن طلب بر بیاید سکوت را برای افهام آن مرتبۀ بالا که طلب ایجابی هست کافی می‌داند. همۀ اینها جوهر قضیه‌اش یک چیز هست که عرف متعارف سکوت را برای افهام یک معانی کافی می‌داند و این است که حالا دیگر وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم که از جهت جوهر کلام بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی هیچ فرقی نیست، جوهر اصلی کلام، همۀ اینها دلالت‌های سکوتی هستند، دلالت‌های سکوتی عرفیه هستند، حالا اینها توضیحاتی دارد که در مقام بیان آن توضیحات بر نمی‌آیم. حالا ببینید وقتی متکلم، این کلیت آن مبانی که ما در آن بحث‌ها داریم را اشاره کردم، بیایم روی بحثی که اینجا داشتیم، وقتی متکلم می‌گوید که هذا المال لزید، یا حالا مثال عینی‌تر الزکاة للفقیر المؤمن المستحق للزکاة الواجد لشرائط الزکاة، اینجا بحث مقدمات حکمت اینجا نیست که دال بر این باشد که، حالا قبل از اینکه این را بگویم یکی دو تا نکته را هم اشاره بکنم بد نیست آنها مفید در این بحث‌ها. این تحلیلی که ما از مقدمات حکمت داریم در خیلی از بحث‌ها اثر دارد، مثلا این بحث که اطلاق لفظ القیود است یا جمع القیود است، این بحث‌ها اصلا در این تحلیل‌ها جا ندارد، اصلا بحث لفظ القیود و جمع القیود مربوط به همان مرحله‌ای بود که ما با اصالة الحقیقة می‌گفتیم آنها را نفی کند، لفظ القیود و جمع القیود مربوط به این مرحلۀ بحث ما اصلا نیست. یا مثلا اطلاق در مقابل تقیید اویی یا تقیید واوی این بحث‌ها که در بحث بعضی بحث‌های اصولی اینها همه روی مبانی مرحوم نایینی دانسته، تحلیلی که ایشان از مقدمات حکمت می‌کند و الا در تحلیل‌هایی که ما از مقدمات حکمت داریم هیچ یک از این بحث‌ها اصلا جا ندارد، این بحث‌ها اصلا صحیح نیست.

**شاگرد:** امکان تقیید و عدم تقیید هم ندارد؟ آن بحثی جایی که تقیید ممکن باشد اطلاق ممکن است نباشد

**استاد:** آنها هم همینجور است، البته آن نسبت به بحث سور قضیه آیا در شکل‌گیری آن بحث سر این هست که آیا اگر شما کل را هم به کار بردید در کل امکان تقیید برای دلالت استیعابش به درد می‌خورد یا نمی‌خورد آن یک مرحلۀ بحث دیگری هست. آن ممکن است شخصی بگوید که اصلا برای دلالت کل برای استیعاب هم امکان تقیید و اینها نیاز هست آن حالا یک بحث‌های دیگری هست که آن متفاوت است. غرضم این هست که ما تحلیلی که از مقدمات حکمت می‌کنیم که اصل این مطالبی که عرض کردم مال حاج آقا بود، من حالا با این نحوۀ بیان و شاخ و برگ، آب و روغنش از ماست و الا اصل مطلب مبنای حاج آقاست، دیگر ما یک مقداری با اصطلاحات قوم می‌خواستیم اینها را نزدیک کنیم و با آنها بتوانیم مقایسه بکنیم. این است که حاج آقا من از ایشان هیچ وقت این بحث‌هایی که اطلاق لفظ القیود است جمع القیود است، تقیید اویی، تقیید واوی این حرف‌ها را اصلا هیچ وقت نشنیدم از حاج آقا، علت اصلی‌اش این است که مبنایشان فرق دارد اینها متفاوت هست با مبنای، و مبنای متعارف هم، خدا رحمت کند مرحوم آقای صدر من به نظرم تهافت در مبنا دارند، مرحوم آقای صدر شبیه همین حرف‌هایی که ما می‌زنیم را در نفی مبنای مرحوم نایینی در نیاز به اجرای مقدمات حکمت در مدخول کل را آوردند، شبیه همین حرف‌ها را ایشان دارند ولی جاهای دیگر نتیجه‌گیری‌اش فرق دارد، من به نظرم حرف‌های شهید صدر در بحث اطلاق و جایگاه مقدمات حکمت و اینها متهافت است، با همدیگر قابل جمع نیست نمی‌شود، حالا اینها تفسیرش در جای خودش است. این پرانتز را ببندم بیایم در این بحث خودمان اینجا. ببینید ما اگر می‌گوییم هذا المال لزید، اگر مال مال ۵ نفر باشد ما نمی‌توانیم بگوییم هذا المال لزید، این شبیه همان بود که عرض کردم قضیۀ معقولۀ ما اگر یک قیدی دارد ما نمی‌توانیم قضیۀ ملفوظه‌مان را بدون آن قید بیاوریم. عرض اینکه نمی‌دانم تقیید واوی و اویی و امثال اینها آنها در آن ذهنیت هست اگر مال مال زید است باید بگوییم هذا المال لزید، اگر مال مال زید و عمرو است باید بگوییم هذا المال لزید و عمرو، اینکه مال برای زید و عمرو باشد ولی ما قضیۀ ملفوظه‌مان این باشد هذا المال لزید، غلط است، ربطی به مقدمات حکمت هم ندارد، اصل به کار بردن این واژه غلط است، لازم نیست بحث در مقام بیان بودن اینجا پایش کشیده بشود.

**شاگرد:** مجاز در کلمه است؟

**استاد:** حالا اصلا غلط است، مجاز در کلمه باید در جایی باشد که علاقه باشد، مصحح برای آن حرف وجود داشته باشد، مجاز در کلمه نیاز به مصحح دارد، مجاز در حذف نیاز به مصحح دارد، مجاز در اسناد نیاز به مصحح دارد، این اصلا غلط است.

**شاگرد:** مگر تصریح کنم بگویم این برای زید هست ولی نسبت به اینکه برای بقیه هست یا نه فعلا در مقام بیان نیستم.

**استاد:** این جمله غلط است، این برای زید هست، یک موقعی شما می‌گویید اینکه فی الجمله برای زید هست، اما اینکه شریک هست یا دیگری با او شریک نیست من نسبت به این سکوت دارم، این اشکال ندارد، این لزید ببینید یک موقعی من می‌خواهم بگویم که این معنای این جمله این هست که لزید که می‌خواهم بگویم لامی که اعم از ملکیت تمام شیء و ملکیت جزء شیء آن را من می‌خواهم افاده کنم، این یک حرف دیگر است. بحث این هست وقتی من می‌گویم هذا المال لزید، هذا المال را می‌خواهم برای زید بدانم، نه قسمتی از این مال را، یک موقعی شما می‌گویید من از هذا المال اعم از تمام یا جزئش را اراده می‌خواهم بکنم، آن یک نوع تجوز در هذا المال است، هذا المال می‌گویم من زید در این مال حقی دارد، حالا همه‌اش است، جزئی‌اش است امثال اینها آن را کار ندارم. خب این یک نوع تجوز در هذا المال است، اگر تازه صحیح، حالا آنجا تصحیح که می‌کند اشکالی ندارد، ولی هذا المال را من مرادم تمام مال یا یک دهم مال باشد، این غلط است، اصلا مجاز هم نیست، در بحث مجاز بگوییم هذا المال لزید با اعتبار اینکه زید حقی در این مال دارد، هذا المال برای زید نیست آن حقش برای زید است، یعنی هذا المال را شما به معنای قسمتی از مال دارید استعمال می‌کنید، یا مجاز است یا غلط است، اگر علاقه داشته باشد مجاز است و الا غلط است، و علی ای تقدیر اصالة الحقیقة آن را نفی می‌کند، نه در مقام بیان بودن. حالا وقت گذشته بقیۀ این بحث را فردا ان شاء الله دنبال می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد